

آورده‌اند که چون بسیاری از خویشاوندان طالب در کاشان سکونت داشتند، احتمالاً مادر او اهل کاشان بوده است.

از مشهورترین خویشان طالب می‌توان شوهرخاله او، نظام‌الدین علی کاشی، را نام برد که در دربارهای شاه طهماسب و محمد خدابنده طبابت می‌کرد. پسر نظام‌الدین، رکنای مسیح، نیز که از شاعران مشهور دوره صفوی به‌شمار می‌رود و با پسرخاله‌اش، طالب، رابطه‌ای دوستانه داشته و در بسیاری از سفرهای او را همراهی کرده است، از دیگر اقوام او به‌شمار می‌رود. نصیرای کاشی، برادر رکنای، نیز همسر ستی‌النسا، خواهر طالب، بود (صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۱۰۶۰).

محل دقیق تولد طالب را نمی‌دانیم. در ترانه موسوم به «طالب‌طالبا»، سروده‌ای منسوب به ستی‌النسا، از روستایی کوچک با نام کرچک، از توابع دهستان آهلمرستاق (علمده یا نور امروزی) در شمال غربی آمل یاد شده که شاید محل تولد طالب باشد. طالب آموزش‌های ابتدایی را، اعم از هندسه و حساب و فلسفه، در زادگاه خود فراگرفت و به این نکته در شعری اشاره کرده است. او پی‌تردید شیعی مذهب بود. این را می‌توان از اشعاری که در مدح امامان شیعه سروده است اثبات کرد.

طالب در ۱۰۱۰ق، به اصفهان کوچید و چندی بعد به کاشان، محل اقامت اقوامش، رفت. به‌نظر می‌رسد شاعر یک‌چند، حدود پنج یا شش سال، در کاشان اقامت کرده است. پس از آن، به خراسان رفت و در مرو به ملازمت بکنش‌خان استاجلو، حاکم مرو، گماشته شد. در ۱۰۱۷ق، با تقدیم مثنوی‌ای در بحر خسرو و شیرین به بکنش‌خان، از او رخصت خواست تا برای دیدار اقوامش به مازندران برود؛ اما پس از ترک مرو، به‌جای مازندران راهی هندوستان شد. مؤلفان

محمد طالب آملی، ملقب به «ملک‌الشعرا» و معروف به «بلبل آملی»، شاعر ایرانی اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم هجری است.

تاریخ تولد و مرگ او دقیقاً دانسته نیست. در سال تولد او اختلاف است. محمد مرسلین، بی استدلال قانع‌کننده، سال تولد او را در حاشیه آتشکده (ج ۲، ص ۸۷۰-۹۰۳) ۹۹۶ق آورده است. طاهری شهاب، مصحح دیوان طالب، در مقدمه‌ای که بر دیوان او نوشته است، بیا استناد به قصیده طالب در مدح میرزا ابوالقاسم خان فرزند میرعزیزخان، سال تولد او را ۹۸۷ق دانسته است. میرعزیزخان خواهرزاده خیرالنسا بیگم، مادر شاه‌عباس صفوی، است که در ۱۰۰۷ق به فرمان میرزا شفیع خراسانی، ملقب به میرزای عالمیان، که در آن زمان حکمران مازندران بود، به حکومت آمل منصوب شد. در این قصیده، شاعر به بیست سالگی خود در این زمان اشاره می‌کند، که می‌توان نتیجه گرفت تولدش ۹۸۷ق بوده است.

او را «طالب‌با» نیز خوانده‌اند. برخی تذکره‌نویسان او را «سید» دانسته‌اند که این گفته هیچ مبنای مستندی ندارد. اینکه نام او را «محمد» ذکر کرده‌اند نیز محل اختلاف است. برخی برآن‌اند که نام او «طالب» بوده و او به نام خود تخلص می‌کرده است. تخلص شاعر در جوانی «آشوب» بود و حتی آن‌گاه که در سنین پختگی تخلص «طالب» را برگزید، همچنان گاهی «آشوب» تخلص می‌کرد؛ چنان‌که، در برخی اشعار هر دو تخلص را یک‌جا به‌کار برده است (طالب آملی، مقدمه).

در باب موقعیت اجتماعی طالب میان پژوهشگران اختلاف است؛ برخی او را از دودمانی معزز و دانش‌دوست و برخی، با استناد به شماری از ابیاتش، او را از خانواده‌ای کوچک و روستایی دانسته‌اند. نام پدر طالب را نمی‌دانیم. برخی گفته‌اند مادر طالب اهل کاشان بوده است، نه مازندران. در سبب این فرض نیز

علی اکبر ولایتی ve dğr.; تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و

ایران، (جلد دوم) تهران: انتشارات امیرکبیر، ISAM DN. 260935

Talib-i Amuli
130243

بررسی سبک فکری و محتوایی رباعیات طالب آملی

قدسیه رضوانیان*

احمد خلیلی**

چکیده

بحث اندیشه در شعر از موضوعات مناقشه‌آمیز است؛ تقابل دو نوع نگاه که یکی اندیشه را محور شعر می‌داند و دیگری آن را کاملاً نفی می‌کند، دو دیدگاه فکری متقابل را در این مورد سبب شده است. دیدگاه نخست، که از آن طرفداران شعر ناب است، اندیشه را نوعی تجربه می‌داند که خارج از فضای هنر وجود دارد و بنابراین عنصری هنری نیست؛ اما دیدگاه دوم بر آن است که شعر نمی‌تواند فاقد اندیشه و محتوا باشد.

این جستار به روش تحلیلی-توصیفی به بررسی اندیشه‌های طالب آملی در رباعیاتش می‌پردازد. بدین منظور ابتدا به قالب رباعی و قابلیت آن به عنوان محملی برای اندیشه می‌پردازد، و سپس ابعاد مختلف این اندیشه‌ها را در شعر طالب آملی تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که رباعیهای طالب از تنوع مضمونی خاصی برخوردارند و به همین سبب

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران.

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران.

- Shahbazi, A. Shapur, 1983, "Darius' haft kišvar," *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben, Archäologische Mitteilungen aus Iran*, ed. H. Koch, and D. N., MacKenzie, Erg.-Bd. 10, Berlin, pp. 239-246.
- Vullers (Hrsg.), 1877-1884, *Firdusii Liber Regum qui inscribitur Shahname*, ed. J. A. Vullers.
- Wolff, Fritz, 1935, *Glossar zu Firdosis Shahname* (mit Supplementband: Verskonkordanz).

02 Kasım 2013

03685



MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

هجری که در دیار هند شهرت بسیار یافته و در صف اول شاعران عهد خود جای گرفته است. تولد او در حدود ۹۸۷ق در آمل واقع شده و همانجا به تحصیل و ادب پرداخت و در جوانی و اندکی بعد به مدح حکمران و معاریف آن دیار زبان به شاعری گشود و تخلص او ابتدا آشوب و سپس طالب بود. او بعداً از آمل خارج و در اصفهان اقامت کرد و بعد به کاشان و خراسان رفت و از آنجا به هندوستان؛ چرا که در این زمان سلاطین و امرای هند جمع زیادی از شعرای ایرانی را به طرف خود جلب نموده و از هرگونه احسان و صله درباره آنها خودداری نمی نمودند. او آنگاه به قندهار آمد و بعد در ۱۰۲۱ق از تو به هندوستان رفت و به بارگاه جهانگیر راه یافت و به مرتبه ملک الشعرائی رسید (۱۰۲۸ ق). و بالأخره در ۱۰۳۵ یا ۱۰۳۶ق پس از مدتی رنجوری و بروز اختلال گونهبی در حواس درگذشت.

دیوان شعر او را از نه هزار تا پانزده هزار بیت نوشته اند ولی نسخه چاپی آن شامل حدود ۲۲۹۶۸ بیت از قصیده و ترکیبند و ترجیع بند و مثنوی و غزل و قطعه و رباعی و مفردات است. بیشتر اشعار طالب غزل است و بعد از آن رباعی که شامل ۷۵۵ رباعی در موضوعات گوناگون است. از او مثنوی به نام *قضا و قدر* هم باقی مانده است که در بحر خسرو و شیرین نظامی است (بحر هزج). در اشعار طالب نوآوری و ایراد تشبیه و استعاره های مرکب و خیالی ووهمی به وفور دیده می شود. طالب بی شک بر مذهب حقه جعفری (شیعه) بوده است و به این مذهب پای بند. او قصاید شیوایی در منقبت مولا علی (ع)، امام علی بن موسی الرضا (ع) و حضرت ولی عصر (عج) سروده و این تمایل قلبی را چه در دوران آوارگی و سرگردانی خویش و چه هنگام انزوا و مهجوری از دربار جهانگیر به نیکوترین وجهی بیان نموده است. از جمله در چکامه ای که در اواخر عمرش در مدح حضرت علی (ع) سروده و ارستگی خود را از زلات زندگی نشان داده و امید خود به عنایات و شفاعت آن امام همام را بیان کرده است:

ترا دارم جهان گو خصم شو، آفاق گو دشمن

چه پروا هر که را باشد به عالم چون تو مولائی

بزرگا، دستگیرا، رحم کن ای پنجه عجزم

مکش دامن که در محشر ندارم جز تو ملجائی

دلم ده دل، به امداد توجه تا برون آرم

گلیم خویش را پاک از چنین خونخوار دریایی

یا در قصیده ای شکوائیه در اینای زمان در مدح حضرت ولی عصر (عج) سروده است:

از شرم این سیاه دلان می برم پناه

سنگ تراشیده ساخته می شوند، دنباله برجستگیهای زاویه دار فشار را منتقل می کند. در کل این طاقها در ایران آجری هستند. در این طاقها به جای آن که نقطه بیوند در دو سوی طاق از همه جا استوارتر باشد، ضعیف ترین نقطه است و با کوربندی طاق برمی شود.

مقرنس، از جمله گونه های طاق است که در معماری اسلام بسیار رواج دارد. این گونه طاق اصلاً کارکرد سازه ای ندارد و تنها برای آراستگی ساختمان به کار می رود. مقرنس به صورت نیم گنبدهایی که با ساختمان ارتباط ندارد، ساخته می شوند، اگر چه در طاقهای کوچک با آن که بازهم کارکرد سازه ای ندارد، در اصل ساختمان تنیده شده اند. مقرنس از شیوه قوس سکنج (گوشه سازی) پدید آمده است. در این شیوه دو قوس اضافی به قوس اصلی اشراف دارد و به طوری که راس آنها بیرون قرار می گیرد. نتیجه به دست آمده یک رشته طاقچه هایی است که از روی دو ردیف سوار می شوند. مقرنس در حدود سده های ۵ و ۶ ه.ق در جهان اسلام (ایران و مصر) پدیدار شد. بسیاری از مقرنس ها سالها پس از اصل ساختمان برای آرایش آن ساخته شده اند. به تدریج مقرنس های سه، چهار و پنج قطره پدید آمد. این شیوه پس از آن برای آرایش سراسر سطح گنبدها یا نیمه گنبدها به کار رفت.

طاقما: به گونه ای گفته می شود که سراسر یک مکان محاط چهارگوش را نمی پوشاند و در ایوان یا بخشی از دیوار به کار برده می شود و کارکرد آرایش دارند. این شیوه از آغاز دوران ساسانی دیده شده است. با طاقها که تقریباً به شکل مکعب چهارگوش هستند در این پدیده به سوی فضای خالی انحاء می یابند و به صورت توپر ساخته می شوند. بخشی بالای آن برای اتصال به سرتاق کمی خمیدگی دارد. سرتاقها نیز به کمک خرندهایی که کوربندهای آنها به موازات نمای ساختمان است، ساخته می شوند. منابع: *تاریخ ایران*، آندره گدار، ترجمه ابوالحسن سروقدم، ۱۸۸۳-۲۳، ۲۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰-۴۴، ۴۷، ۴۸، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۷۲؛ *دائرة المعارف فارسی*، غلامحسین مصاحب، ۲، مدخلهای «طاق» و «طاق نما»؛ *نمرنگ مصور هنرهای تجسمی*، پرویز مرزبان و حبیب معروف؛ *معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانیان*، دونالد ویلبر، ترجمه عبدالله فریار، ۶۱-۶۵؛ *معماری جهان اسلام*، جرج میشل (ویراستار)، ترجمه یعقوب آژند، ۱۴۱، ۱۴۲.

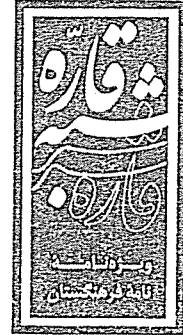
علیرضا پلاسید

طاقیه ← فرق

طالب آملی، از شاعران معروف ایران در سده یازدهم

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOK.

29 Haziran 2018



شماره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۴

دبیر: محمدرضا نصیری
مدیر داخلی: نسیم عظیمی پور
ویراستار: نسیم عظیمی پور
ویراستار انگلیسی: محمود علی محمدی
شورای مشاوران: چندر شیکهر (دانشگاه دهلی)، حسن رضایی باغبیدی (دانشگاه تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، فتح‌الله مجتایی (دانشگاه تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، محمدرضا نصیری (دانشگاه پیام نور، فرهنگستان زبان و ادب فارسی).

حروف نگار و صفحه‌آرا: نرگس عباسپور
طراح جلد و ناظر چاپ: حسین میرزاحسینی
بهای تک‌شماره: ۱۵۰۰۰۰ ریال

J.Subcontinent@persianacademy.ir

پارسا
دانشگاه تهران
کتابخانه مرکزی

۵۴۱۶۸



12 Ocak 2018

Talib-i Amuli
190243

تصحیح بیت‌هایی از کلیات طالب آملی

دکتر وحید عیدگاه طرهبه‌ای*

چکیده

طالب آملی یک از برجسته‌ترین شاعران سبک هندی به شمار می‌رود. کلیات او یک بار در سال ۱۳۴۶ و دیگر بار در ۱۳۹۱ بدون هیچ بازنگری و تغییری به چاپ رسید. متأسفانه این دیوان پر است از غلط‌های لغوی و متن‌شناختی و تا کنون مورد بازنگری قرار نگرفته است. از همین رو نیاز مبرمی به تصحیح دوباره آن احساس می‌شود. تا هنگامی که چنین تصحیحی انجام نشده است می‌توان با نگاشتن مقاله‌های جداگانه و رفع برخی از مشکلات متن، گام‌هایی به سوی این هدف برداشت. در مقاله پیش رو که کوششی است برای دست‌یابی به هدف مورد نظر، برخی از بیت‌های کلیات طالب تصحیح و اصلاح شده است. گفتنی است که در این کار، برخی از ملاک‌ها و قواعد سنتی شعر فارسی و پاره‌ای از ویژگی‌های سبکی شاعر مورد نظر بوده است.

کلیدواژه‌ها: شعر فارسی، تصحیح متن، کلیات طالب آملی، سبک هندی.

۷۹-۹۳

vahid.idgah@ut.ac.ir

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران.

کد پستی: ۱۵۳۵۶۳۳۲۱۱
صندوق پستی: ۶۳۹۴-۱۵۸۷۵
تلفن: ۴۸-۸۸۶۴۳۳۳۹ دورنگار: ۸۸۶۴۲۵۰۰
پیام‌نگار: farnameh@persianacademy.ir
وبگاه: www.persianacademy.ir
این نشریه در پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی www.SID.ir نمایه شده است.
شماره حساب مجلد: ۱۵ ۷۸۰۳۱۹۰۰ بانک تجارت، شعبه نوآوران، کد ۴۰۰
دارای درجه علمی - پژوهشی

مصوب وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و نمایه‌شده در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) و ایران زورنال

نامه فرهنگستان

مدیر مسئول: غلامعلی حدّادعادل
هیئت تحریریه: محمدرضا ترکی، غلامعلی حدّادعادل، محمد دبیرمقدم، حسن رضایی باغبیدی، احمد سمیعی (گیلانی)، علی‌اشرف صادقی، کامران فانی، ابوالحسن نجفی، محمدرضا نصیری
سردبیر: احمد سمیعی (گیلانی)
مدیر داخلی: زهرا دامیار
نشانی: تهران، بزرگراه حقانی، بعد از ایستگاه مترو، مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی

TALIBI AMULI

85-932124

Tālib Āmulī, d. 1626?

Kulliyāt-i ash'ār-i Malik al-Shu'arā' Tālib Āmulī
: shāmil-i qaṣāyid ... ; bā-ihtimām va taṣḥīḥ va
taḥshiyah-i Ṭāhirī Shihāb. -- [Tehran] : Intishā-
rāt-i Kitābhānah-i Sanā'ī, [198-?]

72, 1146 p. ; 24 cm.

Poems.

In Persian; romanized record.

Running title: Divān-i Tālib Āmulī.

(Collected works; includes an introduction
(71 p.) to the poet)

19 OCAK 1994

Talib-i Āmulī

Browne
L. H. Persia, 253-256

6 ŞUBAT 1993

891.59

TALIBI
AMULI

1044. MENEGHINI CORREALE, Daniela. *Taleb*. Venezia, Poligrafo, 1990, 424 p.
(Eurasistica, 18; Lirica Persica, 4)

Sixième volume de la collection Lirica Persica dirigée par Riccardo Zipoli. Selon la méthode déjà bien établie depuis le premier volume théorique (*Handbook of Lirica Persica* (Eurasistica, 12), v. *Abst. Ir.* XIII, 304), l'A. expose ici les résultats de l'enquête quantitative et fréquentielle appliquée à 1000 beys / 132 ghazals du *divan* de Malek al-sho'ara' Taleb Amoli. L'étude comporte une translittération des 132 poèmes, suivie des diverses tables de récurrences lexicales et de leurs fréquences. On sera peut-être encore une fois étonné de l'absence de tout commentaire. La disproportion apparente entre le volume des données et celui des conclusions ne doit pas faire illusion. Cette étude sérieuse opère dans le long terme en fournissant une masse documentaire d'une rigueur indiscutable qui pourra être la base de recherches ultérieures tant en lexicologie qu'en prosodie, et dans toute approche esthétique de la littérature persane. Un simple coup d'oeil à la double série fréquentielle (par racine et par désinence) des 5 premiers volumes permet déjà de repérer la richesse lexicale ou la complexité syntaxique d'un Hafez. Il serait malheureux que de tels outils ne soient pas utilisés dans le futur. Le seul souhait qu'on puisse éventuellement émettre dans l'état actuel de cette recherche, c'est que le choix des corpus se porte de préférence sur les grands *divan*. A quand Sa'di ou le *Divan-e Shams*?

Ch.B.

02 MART 1994

حسان انوشه، دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در شبه قاره هند، پاکستان، بنکلاش، جلد چهارم، تهران ۱۳۸۰. ISAM ۱۳۷۵۹۹

طالب آملی

طالب آملی

به حرمت ایزدی متواصل گردید. (هفت اقلیم، ۲۰۲/۳) چنان که از سخن امین احمد رازی در هفت اقلیم بر می آید، ملا علی طارمی در اوایل جوانی زادگاهش را ترک گفته مدت مدیدی در هند و کابل به سر برد و سپس به عربستان رفت و حج گزارد و نه سال در مکه و مدینه به تحصیل علوم اشتغال داشت و آن گاه در دوره پادشاهی همایون (۹۶۲-۹۶۳ق) بار دیگر به هند رفت و در خدمت همایون معزز می زیست تا درگذشت. اما، به نوشته برخی منابع دیگر، مانند نفایس المآثر، وی در ۹۵۸ق به عربستان رفت و پس از نه سال (۹۶۷ق)، در زمان جلال الدین اکبر گورکانی (۹۶۳-۹۶۳ق) باز به هند سفر کرد و چون درگذشت ملا عالم کابلی تاریخ درگذشت او (۹۸۱ق) را چنین یافت: «دریغا که نگاه ملا علی را - ربود از میان دستبرد حوادث / پی سال تاریخ او، سال دیگر - بگو: "مرده ملا علی محدث"». ملا علی طارمی بیشتر دانشمند دینی و محدث بود، ولی گه گاه شعر هم می سرود و نمونه هایی از آن در تذکرها نقل شده است.

منابع: تاریخ تذکرة های فارسی، ۳۸۰/۲؛ روز روشن، ۴۹۲؛ شام غریبان، ۱۶۴؛ کاروان هند، ۷۵۷-۷۵۸؛ مرآة العالم، ۶۱۴؛ منتخب التواریخ، ۲۶۲/۳-۲۶۳؛ مخزن الغرائب، ۳/۳۰۴؛ نزهة الخواطر، ۲۱۷/۴-۲۱۸؛ نشر عشق، ۹۳۲-۹۳۱/۳؛ نگارستان سخن، ۵۵؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۳۴۹؛ هفت اقلیم، ۲۰۲/۳.

برزگر

طالب آملی (tā.leb-e.ā.mo.li) / طالبآ، محمد، ملقب به ملک الشعرا، معروف به بلبل آملی، ح ۹۸۷-۱۰۳۵ق، شاعر ایرانی. در برخی تذکرها نام او سید محمد طالب آملی آمده است. اما به گفته برخی پژوهشگران هیچ دلیلی بر سید بودن طالب به دست نیامده است. درباره نامش، محمد، نیز برخی تردید کرده اند و گفته اند نام او طالب است و او تخلص به نام می کرده است. طالب در جوانی آشوب تخلص می کرده و به گفته گلچین معانی، حتی آن گاه که در روزگار پختگی تخلصش را به طالب برگردانده، نیز این کلمه را رها نکرده بود؛ چنان که در این بیت، آشوب و طالب همدیگر را کامل می کنند: «همان آشوب سودا گیرد از ذوق سرم، طالب - اگر صد مغز علقم پنبه داغ جنون گردد.» درباره خاندان طالب نیز تذکرة نویسان اختلاف کرده اند. برخی او را از خاندانی بنام، محترم و دانش دوست دانسته اند و برخی با استناد به ابیاتی از دیوان او، که در آن ها به روستایی بودن خود اشاره می کند، او را از خانواده ای کوچک

می دانند. به نظر می رسد نمی توان بر اساس آگاهی هایی که در برخی شعرهای طالب از زندگی اش به دست می آید، سیر زندگی و خاندان او را به تحقیق بررسی کرد. نام پدر طالب نیز بر ما پوشیده است. شاید مادر طالب اصلاً مازندرانی نبوده است، چه، بسیاری از خویشانش در کاشان نشیمن داشتند. از شمار خویشان مادری طالب، مشهورتر از همه، شوهرخاله او حکیم نظام الدین علی کاشی، پزشک دربار تهماسب یکم صفوی (۹۳۰-۹۸۴ق) و محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۶ق) بود. حکیم رکنای مسیح، پسرخاله طالب و فرزند همین نظام الدین علی است که از شاعران مشهور دوره صفوی به شمار می رود. رکنای رابطه ای بسیار نزدیک با طالب داشت و در برخی سفرهای او در هند همراهش بود. برادر رکنای، نصیرای کاشی نیز، سستی النساء* خواهر طالب را به زنی داشت. از محل دقیق تولد طالب نیز آگاهی واثق در دست نیست. در ترانه ای با نام طالب طالبآ که به سستی النساء منسوب است، از دهی با نام کرچک یاد شده است که روستایی از دهستان اهل مرستاق در شمال باختری آمل بوده است. اهل مرستاق، همان علمده یا نور کتونی است. طالب در شعری به آموزش های دوره کودکی و نوجوانی خود اشاره می کند و می گوید در هندسه و حساب و فلسفه و جز آن آموزش دیده است. تنها نکته ای که با قاطعیت می توان گفت این است که طالب مذهب شیعه می ورزیده است، چرا که، در دیوانش مدایحی هست که آن ها را درباره امامان شیعه سروده است. سال و روز تولد طالب به درستی دانسته نیست. محمد مرسلین در حاشیه آتشکده (چاپ سادات ناصری) سال تولد او را حدود ۹۹۶ق گفته است، اما در این باره دلیلی ارائه نمی کند. طاهری شهاب در مقدمه کلیات اشعار طالب حدود ۹۸۷ق را سال تولد طالب می داند. دلیل طاهری شهاب قصیده ای است که طالب در مدح میرزا ابوالقاسم خان فرزند میر عزیزخان سروده است.

میر عزیزخان، برادرزاده خیرالنسایبگم، مادر شاه عباس یکم (۹۹۶-۱۰۳۸ق) است. وی در ۱۰۰۷ق به فرمان میرزا شفیق خراسانی، ملقب به میرزای عالمیان، حاکم مازندران، به حکومت آمل منصوب شد. طالب در این قصیده خود را بیست ساله معرفی می کند که اگر چنین باشد، سال تولد او را باید حدود ۹۸۷ق دانست. به هر تقدیر، طالب بسیار زود، یعنی در ۱۰۱۰ق از مازندران بیرون رفت و چندی در اصفهان نشیمن گزید. سپس به کاشان، نزد خویشاوندان مادری اش رفت. طالب پنج یا شش سال در کاشان ماند و پس از آن به خراسان رفت و

In regard to the ascendent, one can derive examples from the revolutions of the years and their ascendent stars (*taḥwīl al-sinīn wa-ṭawālī'ihā*), e.g. indications of the revolution of the years when the ascendent is the sign of Leo, or the sign Virgo with Mercury as regent, Libra with Venus, Scorpio with Mars, etc., and the same procedure for the conjunctions, oppositions, appearance of comets' tails, etc.

For the applications of these principles in daily life, see FA'L; in astrological predictions, see ʔAFR; ʔURŪF; in divination through weather phenomena, see MAL-ḤAMA; in the construction of horoscopes, see NUḌŪM, AḤKĀM AL-; and in hemerology, *electiones*, see KHITĪYĀRĀT and SA'D AND NAḤS. Thus omens at birth, and the choice of days and hours, derive from the principles governing the connections of the stars with each other. Knowledge of these connections makes up the essence of astrological divination, of theurgy [see SIḤR] and the talismanic art [see ṬALSAM].

The anonymous ms. Aya Sofya 2684, used for this article, gives indications for the signs of the Zodiac and their regents, sc. Taurus-Mars, Taurus-Venus, Gemini-Mercury, Cancer-the Moon, Leo-the Sun, etc. (see Fahd, *Divination*, 494).

Bibliography: See also Fahd, *La divination arabe*, Paris 1987, 488 ff. (T. FAHD)

ṬALĪ'A (A.), a term of military organisation, meaning an advance guard or reconnaissance force (pl. *ṭalā'i'*).

It is said to refer to either an individual or a small group (three or four men) which was sent ahead of the main army to obtain information regarding the enemy (Lane, i, 1870a), although it is evident from descriptions of battles, at least from the later Middle Ages, that much larger bodies of soldiers were called by this term. According to T'Ā, the *ṭalī'a* was like a *djāsūs* [q.v.], and in fact, even in later times, the line between reconnaissance and espionage is not always clear. The term is often translated as vanguard, but this leads to some confusion, since the latter word should be reserved for the *muḥaddama*, which represents a separate corps of the regular army, such as in the *ta'bi'a* formation (see ḤARB. ii. The Caliphate, at vol. III, 182). In later military manuals, much attention is devoted to the role of the advance guard. Al-Anṣārī (d. 811/1408) writes that they should be a small group of lightly-armed cavalry, whose soldiers (and horses it might be added) should be carefully picked. The importance of secure communications with the main body and its commander is emphasised, as is the necessity of caution, especially against enemy ambushes. These reconnaissance troops are also known as *kashshāfa*, literally "scouts" (G.T. Scanlon, *A Muslim manual of war*, Cairo 1961, 51-3 of Arabic text; see also ḤARB. iii. The Mamlūk Sultanate, at vol. III, 185). Another synonym for *ṭalī'a* is the Persian term *yazak*: the Mongol advanced guard at Gaza in the summer of 658/1260 is referred to as *ṭalī'a* in an Arabic source (Ibn al-Furāt, *Ta'riḫh*, ms. Vatican Ar. 726, fol. 245a) and *yazak* by Rashīd al-Dīn (*Djāmi' al-tawāriḫh* = *Histoire des Mongols de la Perse*, ed. Quatremère, Paris 1836, 346-7). Shortly afterwards, on the eve of the battle of 'Ayn Djalūt [q.v.] the Mamlūk advance guard commanded by Baybars is referred to by one source as a *ṭalī'a* (al-Maḥrīzī, *Sulūk*, Cairo 1934-73, i, 430) and by another as a *shālīsh* (Ibn al-Dawādārī, *Kanz al-durar*, viii, ed. U. Haarmann, Freiburg-Cairo 1971, 49). But the latter Persian term (also written *čālīsh*) is usually understood to be the equivalent to *muḥaddama*, as is clearly seen from a description of the Mamlūk order of the battle at Ḥimṣ [q.v.] in 681/1280 (Baybars

al-Manṣūrī, *Zubdat al-fikra*, ms. B.L. Add. 23325, fols. 113b-114a).

Bibliography: R. Levy, *The social structure of Islam*, Cambridge 1957, 427; D.R. Hill, *The role of the camel and the horse in the early Arab conquests*, in V.J. Parry and M.E. Yapp (eds.), *War, technology and society in the Middle East*, London 1975, 32-43.

(R. AMITAI-PREISS)

ṬĀLIB ĀMULĪ, an Indo-Persian poet of the late 16th and early 17th centuries, b. at an unknown date (ca. 987/1579?), d. 1036/1626-7.

A native of Āmul in Māzandarān, he was a cousin of the famous physician and poet Ḥakīm Ruknā Kāshī, who had gone to India before Ṭālib's arrival in that country. Despite the fact that his works include *ḥasīdas* in praise of Shāh 'Abbās I [q.v.], there is no evidence that he was ever attached to the Ṣafawīd court, and his earliest patrons seem to have been high officials. Via Kāshān and Marw, he eventually migrated to seek his fortune in India, and after being patronised by various provincial governors and leading officials, finally gained entry to the court of the Mughal Emperor Djahāngīr [q.v.]. The high point of his career was the Emperor's appointment of him as poet laureate at his court, but he seems to have developed some sort of mental illness in the last years of his life, dying comparatively young.

Ṭālib's complete poems as published (*Kulliyāt*, ed. Ṭāhirī Shihāb, Tehran 1346/1967) comprise some 23,000 couplets. They include *ḥasīdas*, including some addressed to 'Alī, an indication of the poet's possibly Shī'ī sympathies, various other types of verse-form, including *mathnawīs*, but above all, *ghazals*, which are central to his literary contribution.

Ṭālib was generally praised by the *tadhkira* writers for the quality of his verse, although Luṭf 'Alī Beg Ādhar in his *Ātashkada* was disapproving, reflecting his dislike for the "Indian style" (*sabk-i hindī* [q.v.]). Ṭālib in fact contributed to what might be called the transitional phase of this style. The merit of his verse lies chiefly in the novelty of similes and metaphors and in his innovative skill in the construction of word compounds. The dominant sentiment is, however, one of sadness arising from a sense of failure and disappointment.

Bibliography: In addition to the standard *tadhkira* writers, up to and including Shibli Nu'mānī, *Shī'r al-Adjam*, iii, A'zamgarh 1945, see Rieu, *B.M. catalogue*, ii, ms. Add. 5630; *Bankipore cat.*, iii, Calcutta 1912; Browne, LHP, iv; Dihkhudā, *Lughat-nāma*, s.v.; Kh'ādja 'Abd al-Rashīd, *Tadhkira-yi Ṭālib Āmulī*, Karachi 1965; N.L. Rahman, *Persian literature in India during the time of Jahangir and Shah Jahan*, Baroda 1970; *Urdū dā'ira-yi ma'ārif-i islāmīyya*, xii, Lahore 1973; Nabī Hādī, *Mughalon ke malik al-shu'arā'*, Allāhābād 1978; Aḥmad Gul'īm Ma'ānī, *Kārwān-i Hind*, i, Mashhad 1369/1990; Dhābīh Allāh Ṣafā, *Tāriḫh-i adabiyāt dar Irān*, v/2, Tehran 1372/1993; Rybka *et alii*, *Hist. of Iranian literature*, S.A.H. Abidi, *Ṭālib-i-Āmulī, his life and poetry*, in IC, xli/2 (1967).

(MUNIBUR RAHMAN, shortened by the Editors)

ṬĀLIBŪF (TALIBOV), 'ABD AL-RAḤĪM, Persian writer and intellectual of the 19th century (b. Tabrīz 1250/1834, d. 1329/1911).

At ca. sixteen, he left for Tiflis (Tbilisi) in Transcaucasia, where he learned the Russian language and was exposed to the writings of Russian writers as well as to Western political ideas. Subsequently, he settled in Tamir Khān Shūra (present-day Buynaksk), capital of Dāghistān. In ca. 1306/1888 he joined Sayyid Muḥammad Shābistārī (afterwards editor of *Irān-i naw*)



زندگی نامه کارنامه دبلی طالب آملی شاعر نثر مندی که شایسته این فراموشی نیست

(۲)

D-592

دکتر فرامرز گودرزی

دوره اقامت در شهرهای ایران

چنانکه اشاره شد طالب از آمل به ترد اقوامش که در کاشان میزیستند رفت و از آنجا چندین بار به اصفهان سفر کرد و هر بار ، مدتی کوتاه در آن شهر که پایتخت باشکوه صفویان بود اقامت نمود . تقی الدین اوحدی صاحب تذکره «عرفات العاشقین» درین باره می نویسد : « قایل این مقال وی را در اصفهان قبل ازین دریافته ». طالب در اصفهان قصایدی چند در مدح شاه عباس کبیر سروده و به دربار فرستاده ولی اشعار او مورد توجه شاه و درباریان قرار نگرفت و طالب موفق به ورود به مجمع شعرای درباری نشد . علت عدم موفقیت طالب ، نداشتن پشتیبان در جمع درباریان بود تنها کسی که میتواند وسیله ورود او به دربار شود ، پسرخاله اش حکیم رکن بود که او هم در سال ۱۰۱۱ با قهر از دربار صفویه به هند عزیمت نمود و پس از او طالب نتوانست از حمایت کسی که در دربار شاه عباس بزرگ نفوذ داشته برخوردار گردد . صاحب تذکره میخانه و همچنین مؤلف شعر المعجم نوشته اند که طالب در کاشان تأهل اختیار نموده است . چون صاحب میخانه معاصر و معاشر طالب بوده باید قول او را قبول کرد ، بنظر میرسد کسان طالب و مخصوصاً خواهر او برای آنکه خاطره غم انگیز شکست در عشق را از خاطر او بردایند و او را بزندگی امیدوار کنند ، وسیله ازدواج او را در کاشان فراهم آورده باشند ، ولی این ازدواج پایدار نبود و زنی که طالب از او صاحب اولاد شد در هند به همسری او درآمد . طالب در حدود چهار سال در کاشان و اصفهان اقامت داشت . محاسبه این مدت آسان است ، زیرا سنی النساء بیگم خواهر طالب ، پس از انتصاب او به ملک الشعرائی - یعنی حدود سال ۱۰۲۸ هجری - به آگره پایتخت هند آروزگار وارد شد و این وقتی است که طالب در رکاب جهانگیر مشغول سیاحت کشمیر بود ، وی پس از اطلاع از ورود خواهرش به آگره قطعه شعری سرود و پس از ستایش جهانگیر از او کسب اجازه نمود تا به آگره به دیدار خواهرش بشتابد و در این قطعه اشاره ای بدمت دوری از خواهرش می نماید و می گوید :

چهارده سال بلکه بیش گذشت کز نظر دور منظر است مرا

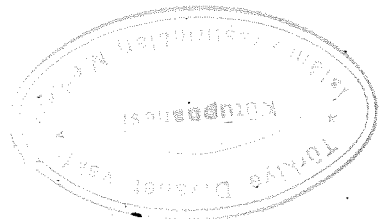
با يك حساب ساده معلوم می شود که طالب در حدود سال ۱۰۱۴ کاشان را ترك گفته و چون در سال ۱۰۱۰ به آن شهر وارد شده است بنابراین مدت اقامت او در کاشان و اصفهان چهار سال بوده است .

اگرچه اقامت در کاشان و اصفهان از نظر مادی برای طالب حاصلی نداشت و مراجعات مکرر او به درباریان برای رسیدن به بارگاه شاهی نیز با ناکامی مواجه شد ، ولی این دوره

زندگی نامه کارنامه دبی طالب آملی شاعر مازنی که شایسته این فراموشی نیست

«۹»

D.592



دکتر فرامرز گودرزی

طالب و عرفان - طالب اشعار عرفانی فراوان داشته و به پیشوایان متحوفه معاصر خود مانند شاه ابوالمعالی لاهوری و شاه شمس‌الدین ارادت میورزید. شاه ابوالمعالی از پیشوایان سلسله قادریه است، نام وی شاه سید خیرالدین ابوالمعالی قادری کرمانی بود و نسیب به امام هشتم حضرت امام رضا (ع) میرسید. طالب در لاهور به خدمت او رسید و طی قصیده‌ای که در وصف لاهور سرود به ستایش وی پرداخت.

خوشا لاهور و فیض آب لاهور	گمانم نیست کاندلر هفت کشور
به حسن خلق و حسن چهره، مانند	به آسایش گرت میل است طالب
میان بگشا و خوش واکش که درهند	به چنگ زهره مشکین تار بندد
ز طاق ابروی زناریان پرس	کنم زانرو مریدانه شب و روز
که پیر و دستگیر و مرشد من	خدایا زنده جاوید دارش

طالب با شاه شمس‌الدین قادری متوفی به سال ۱۰۲۱ که از بزرگان فرقه قادریه بود نیز مدتی همنشینی داشت و طی غزلی از او یاد نموده است.

طالب بیدوق بودم شمس گیلانی به مهر عارف رومی صفت چون شمس تبریزم نمود
ظاهراً پس از ملاقات این بزرگواران و باصطلاح «مشرف شدن به فقر» رباعی زیر را

سروده است:

همدوش فلک شدم مبارک بادم	همراز ملک شدم مبارک بادم
درویش صفت آمده بودم بوجود	درویش ترک شدم مبارک بادم
ایات زیر برگزیده‌ای از سروده‌های موفیانه اوست:	
اینک ره محنت قدمی پیش گذارید	یا گام به سعی من درویش گذارید

زندگی نامه کارنامه دبی طالب آملی

شاعر نهم زندگی که شایسته این فراموشی نیست

(۱۰)

D.592

دکتر گودرزی

طالب و جنون - بعضی از تذکره نویسان عقیده دارند که طالب در اواخر عمر دچار جنون و اختلال حواس شده ، تا روز مرگ با پریشانی و اختلال مشاعر دست بگریبان بوده است از جمله محمد عارف شیرازی در لطائف الخیال می نویسد: «اتفاقاً از چشم زخم روزگار آسیبی از صدمه سودا باو رسیده مجنون شده دو سه سال در کسوت جنون خون در کاسه مجنون می کرد» . بعضی دیگر از تذکره نویسان نوشته اند که او مدتها از شعر و شاعری دست کشیده ، خاموشی اختیار کرده است. در این مورد نصر آبادی عقیده دارد که: «سودائی بهم رساند و مدتی خاموش بود چنانچه خود میگوید:

ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست از ما خطی به مهر خموشی گرفته اند

به صد زبان به خموشی چو شانه ساختم دماغ وقت ندارم بهانه ساختمام

مطالعه دقیق آثار طالب نشان میدهد که نظریه دسته دوم، که نوشته اند «سودائی بهم رساند و مدتی خاموش بود» قابل قبول تر است. قصداً این نگارنده آن نیست که جنون را برای طالب لکه ننگی بدانم و برای پاک کردن آن تلاش کنم یا ازین نظریه که طالب در اواخر عمر مبتلا به جنون نبوده دفاع نمایم ، چون اختلال مشاعر و بیماریهای روانی همانند سایر امراض هر آن ممکن است گریبانگیر آدمی شوند و در برابر ابتلا به این عوارض فقیر و غنی، خرد و کلان یکسانند بنابراین اگر شاعر پراحساس و زودرنجی چون طالب با آن همه ناکامیها، در اواخر عمر مجنون شده باشد چیزی از مقام ادبی او کاسته نمی شود، ولی اگر منصفانه قضاوت کنیم می بینیم علت آنکه عده ای او را مجنون به شمار آورده اند چیزی جز حساسیت و زودرنجی و طرز تفکر او که با قرارداد های اجتماعی زمانه اش مطابقت نمی کرد ، نبوده است . طالب پس از رسیدن به مقام ملك الشعرائی به ثروت بیکرانی دست یافت و دارای زندگی پر زرق و برق درباری شد. چون مرد باشخصیت و سخاوتمندی بود علاوه بر آنکه با گشاده دستی گذران می کرد و زندگی خود را به عالیترین وجهی میگذراند، به شعرا و هنرمندان و ایرانیان تازه وارد به هند نیز کمک مالی می کرد و خرج راه بسیاری از آنانرا که عزم وطن بودند میپرداخت. رسیدن به عالیترین درجات در شعر و شاعری بدست آوردن مقامی

